

چشم اندازی جهانی در

تشکلهای سیاسی

و منازعات نژادی و قومی*

ریتا جلالی و س.م. لیپست

برگردان: محمد خضرزاده

سوسیالیسم موجب پایان یافتن تنش های قومی خواهد شد و خود- آگاهی قومی مختص جوامع ما قبل سوسیالیستی است. جامعه شناسان غیرمارکسیست نیز در کشورهای غربی فرض می گرفتند که صنعتی شدن و مدرنیزاسیون به همان نتایج قبلی می انجامد. ادغام اقلیت ها در یک اجتماع بزرگ کاملاً همگرا شده در آینده، به نظر اجتناب ناپذیر می رسد. اکنون به وضوح مشخص شده است که

مقدمه

وجود قومیت و نژاد، نمونه بارز شکست فراگیر متخصصان در پیش بینی تحولات اجتماعی در انواع جوامع مختلف است. تا چندی پیش، در میان بسیاری از دانشمندان مارکسیست و غیرمارکسیست این اتفاق نظر وجود داشت که قومیت مربوط به شرایط جامعه سنتی بود که در آن مردم در اجتماعات کوچک مجزا از یکدیگر زندگی می کردند و ارتباطات و حمل و نقل همگانی محدود بود. عده زیادی از دانشمندان انتظار داشتند که صنعتی شدن، شهرنشینی و گسترش آموزش، خود - آگاهی قومی را کاهش دهد و جهان گرایی جای محلی گرایی را بگیرد. مارکسیست ها معتقد بودند که سلطه

* مقاله حاضر ترجمه ای از منبع زیر است:

Rita Jalali and Seymour Martin Lipset, "Racial and ethnic conflicts: A global perspective", in sverker Gustavsson and Leif Lewin (eds.), **New Teribalism**, (London: Routledge, 1996), pp. 317-343.

فرضیه‌های ادغام گرایان اعتبار خود را از دست داده است. بیشتر قسمت‌های جهان درگیری قومی را تجربه کرده‌اند. کشورهای رها شده از استعمار هنوز تحت تأثیر تضاد قومی هستند و هیجان‌ات قومی مناطق زیادی از جهان را احاطه کرده است. در حالی که تا چندی پیش تصور می‌شد که مشکل «ملیت» حل شده است، منازعات قومی اکنون بیشتر کشورهای سابق کمونیست را تهدید می‌کند و به فروپاشی سیاسی اتحاد شوروی و یوگسلاوی انجامیده است. از جنبش‌های استقلال طلب در کانادا، بریتانیا، اسپانیا و فرانسه گرفته تا تلاش برای یک جامعه بیشتر پلورالیستی در ایالات متحده، شکاف‌های قومی و نژادی به بخشی از چشم‌انداز ملاحظاتی سیاسی بسیاری از کشورهای صنعتی غربی تبدیل شده است. جنبش‌های قومی تحت شرایط متفاوتی ظاهر

شده و اشکال گوناگونی به خود گرفته‌اند. این جنبش‌ها در میان گروه‌های اقلیتی بزرگ (کبک و پاکستان شرقی یا بنگلادش) و گروه‌های اقلیتی کوچک (فریزیان‌ها در هلند، جوراسیان‌ها در سوئیس و گورخاس‌ها^۳ در هند) ظاهر شده‌اند. آنها هر دو مؤلفه اقتصادی و فرهنگی را شامل می‌شوند. برای مثال در ولز اسکاتلند مسائل بیشتر اقتصادی است، در حالی که در ایالت باسک و کبک بیشتر مشکل فرهنگی مطرح می‌باشد. در کشورهایی مانند هند، اعتراضات قومی در مناطق فقیر و عقب مانده چون ناگالند^۴

و نیز در مناطق توسعه یافته مانند پنجاب پدیدار شده‌اند. بسیج سیاسی قومی در دموکراسی‌ها (هند و بلژیک) و نظام‌های اقتدارگرا (اوگاندا و اسپانیای فرانکو) در دولت‌های متمرکز (فرانسه و سنگال) و در نظام‌های فدرال (هند و یوگسلاوی سابق) صورت گرفته است. عوامل متعدد فرهنگی مبنای بسیج قومی بوده است: در ایالات متحده، رنگ و پوست؛ در کانادا، زبان؛ در بیشتر قسمت‌های آفریقا، وفاداری‌های قبیله‌ای و در سودان و ایرلند شمالی، مذهب. بعضی جنبش‌ها در صدد جدایی کامل هستند و برخی برای به دست آوردن خود مختاری فرهنگی تلاش می‌کنند. در حالی که هنوز گروه‌های بیشتری وجود دارند که در چارچوب سیستم سیاسی غالب در صدد دستیابی به حقوق برابر هستند. در همه موارد، جنبش‌ها تجلی قدرتمندی از هویت گروهی و توزیع برابر منابع اقتصادی و سیاسی هستند.

- | | |
|-------------|---------------|
| 1. Frisians | 2. Jurassians |
| 3. Gorkha | 4. Nagaland |

۵۳ کشور (۴۰٪ درصد از کل) جمعیت به بیش از ۵ گروه عمده قومی تقسیم شده است.^(۱) برعکس، گروه‌های قومی هستند که به طور وسیعی در میان کشورهای مختلفی پراکنده شده‌اند. بنابراین، اگر چه یک دولت یهودی وجود دارد، اما یهودیان اسرائیلی تنها ۱۶ درصد از کل یهودیان را تشکیل می‌دهند. آنها در بین ۳۹ کشور متفرق هستند که بیشترین تعداد آنها

(۴۴ درصد از کل یهودیان) در ایالات متحده ساکن هستند.^(۲) نمونه‌های دیگری وجود دارد، از جمله عرب‌ها که در میان بیش از ۳۷ کشور یافت می‌شوند، مالایی‌ها در بیش از ۷ کردها در بیش از ۶ کشور.^(۳) در اروپا، ۴۰ درصد آلبانیایی‌ها در خارج از آلبانی زندگی می‌کنند و ۲۳ درصد مجارها در خارج از مجارستان اقامت دارند.^(۴)

تعامل گروه‌های بازمینه‌های قومی متفاوت غالباً با عدم تساهل و جنگ همراه است. هزینه‌های این منازعات برای جوامع درگیر بسیار سنگین است؛ از جمله انکار حقوق بشر، فروپاشی نظم سیاسی، افت عملکرد اقتصادی و افزایش جنگ‌های منطقه‌ای و داخلی. خشونت‌های قومی بسیاری از مناطق جهان

سوم را نابود کرده و باعث هجوم پناهندگان شده است. در یک تخمین، بیش از نیمی از ۳۰ میلیون پناهنده جهان در آغاز سال ۱۹۹۰ از جنگ‌های داخلی و سرکوبی فرار کرده بودند که ناشی از جنگ‌های فرقه‌ای و قومی بود.^(۵) این کشمکش‌ها همچنین تأثیرات قابل ملاحظه‌ای

بر توسعه اقتصادی کشورها گذاشته است. عملکرد ضعیف اقتصاد سریلانکا از اواسط دهه ۱۹۸۰ را می‌توان ناشی از جنگ‌های قومی دانست.^(۶) این جنگ‌ها باعث ایجاد شرایط فحطی در کشورهای آفریقایی چون اتیوپی و سودان شد، جایی که میلیون‌ها نفر به این دلیل دچار گرسنگی شدند که جنگ‌های بین قومی مانع از کاشت کشاورزان شد.

از آنجا که منازعات قومی مکرراً دخالت نظامی قدرت‌های خارجی را موجب می‌شوند، باعث به وجود آمدن مشکلات بین‌المللی هستند؛ برای مثال، زمانی که لیبی در جنگ داخلی چاد و همچنین هند در بنگلادش (پاکستان شرقی سابق) و در سریلانکا دخالت کردند، تا اندازه‌ای متأثر از علایق قومی بودند. بی‌ثباتی سیاسی حاکم بر بسیاری از قسمت‌های جهان سوم نیز به مقدار زیادی به جنگ‌های بین قومی برمی‌گردد؛ برای مثال، افول دموکراسی در سریلانکا به دلیل «غلیان منازعه قومی به صورت جنگ خشونت‌بار» به وجود آمد که... حکومت را قطب‌بندی کرد، همه گروه‌ها را عصبانی نمود، و بهانه‌ای برای اقدامات فزاینده اقتدارگرایانه به دست داد.^(۷)

با این همه تأثیر شکاف‌های قومی بر دورنمای صلح و دموکراسی به نسبت الگوی شکاف و شیوه‌ای که در چارچوب ساختار سیاسی اظهار می‌شود، متفاوت است. در جایی که هویت‌های قومی به وسیله هویت‌های دیگر قطع می‌شوند، کمتر برای ثبات سیاسی تهدیدآمیز خواهند بود.

در هند از آنجا که «اجتماعات عمده مذهبی با اجتماعات زبانی مختلفی تقسیم می‌شوند که آنها نیز به نوبه خود در کاست‌ها و اشکال طبقاتی لایه‌بندی شده‌اند... استفاده از یک قربابت به وسیله یک رهبر سیاسی که در صدد دستیابی آسان به حمایت عمومی رأی‌دهندگان است، ممکن است تا دیگر رهبران را نیز تشویق کند تا از دیگر قربابت‌های آن فرد با خودش بهره برداری کنند. از این رو، برای مثال، روند آسان بسیج صرف هندوها با تأکید بر وفاداری به زبان هندویی در شمال هند، عکس‌العمل سیاسی منفی را در میان هندوهایی که به زبان‌های دیگری صحبت می‌کردند، برانگیخت».^(۸)

از طرف دیگر، شکاف‌های قومی در سریلانکا و مالزی همپوش هستند (شکاف‌های زبانی، مذهبی، منطقه‌ای، نژادی و طبقاتی همدیگر را می‌پوشانند) و بنابراین تهدیدی علیه دموکراسی می‌باشند. در این مقاله ما در صدد هستیم تا به برخی از علل وقوع جنگ‌های میان قومی و استراتژی‌هایی که کشورها برای مدیریت این جنگ‌ها در پیش گرفته‌اند، بپردازیم.

جهان سوم

دانشمندان آمریکای لاتین استدلال می‌کنند که جوامع‌شان نژاد پرست نیستند و در آنجا شکاف‌های طبقاتی بیشتر از شکاف‌های قومی غالب است، اما برخلاف تکثرگرایی قومی و نژادی مورد ادعا، تقریباً در همه کشورهای منطقه، قشربندی‌ها با دودمان نژادی پیوند

خورده است. طبقات ممتاز عمدتاً با پس زمینه اروپایی و یا پوست روشن‌تر به نسبت اقشار کمتر مرفه هستند. در این جوامع پول برای رنگین‌پوستان حالت تساوی‌بخش با سفید پوست‌ها را ایفا می‌کند، چرا که اشخاص رنگین‌پوستی که به موفقیت اقتصادی دست یافته‌اند، با تبعیض آشکار اجتماعی روبرو نمی‌شوند و خود و فرزندانشان با سفید پوست‌ها ازدواج می‌کنند. اگرچه عموماً «هر چه گروه جمعیتی رابطه نزدیک‌تری با تبار اروپایی داشته باشد، بیشتر مستعد داشتن درآمد بالا، زمین و تحصیلات بیشتر است. در عوض هرچه رابطه نزدیک‌تری با تبار بومی (هندی) و یا آفریقایی داشته باشد، بیشتر مستعد داشتن زمین کمتر، درآمد و تحصیلات کمتر و مورد تبعیض واقع شدن در مدرسه، محل کار و در مکان‌هایی که خدمات عمومی ارائه شوند، می‌باشد».^(۹)

وزارت امور خارجه ایالات متحده در سال ۱۹۸۹ گزارش داد که اقلیت‌های نژادی در بولیوی، برزیل، اکوادور، گواتاناما، مکزیک و پرو از تبعیض رنج می‌برند. این گزارش در مورد برزیل که حکومت وجود تبعیض را انکار می‌کند، اشاره دارد که سیاه‌پوست‌ها و دورگه‌ها درآمد و تحصیلات کمتری از سفید پوست‌ها کسب می‌کنند و در خدمات و مسکن با تبعیض مواجه هستند.^(۱۰) در دهه ۱۹۸۰، وقتی که این کشورها به دلیل بازپرداخت بدهی‌های خارجی، مجبور به کاهش بودجه عمومی برای بهداشت

و دیگر خدمات اجتماعی شدند، وضعیت این گروه‌های نژادی وخیم تر شد. تعارضات قومی بسیاری از حکومت‌های آفریقایی و آسیایی را به ورطه نابودی کشانده است.

اکثر کشورهای موجود در این دو منطقه جوامع چند قومیتی هستند و هیچ گروه قومی به لحاظ عددی بر دیگران مسلط نیست. برطبق یک مطالعه در مورد ۲۳۰ اقلیت در خطر در جهان، ۷۲ گروه در آفریقای جنوب صحرا سکونت داشتند که ۴۱ درصد کل جمعیت منطقه را تشکیل می‌دهند و ۴۹ گروه در آسیا بودند که به طور تخمینی حدود ۱۲ درصد جمعیت قاره را تشکیل می‌دهند.^(۱۱) تنش‌های حاصل از این وضعیت به طور قابل ملاحظه‌ای مسئولیت حکومت را در ایجاد و حفظ سیاست‌های دموکراتیک و یا حداقل غیرسرکوبگر سنگین تر می‌سازد. این کشورها نه تنها باید در صدد تخصیص منابع و ترویج سیاست‌هایی باشند که از طرف اقشار اجتماعی گوناگون مساوات طلبانه قلمداد شود، بلکه همچنین باید در صدد یافتن راههایی باشند که وفاداری گروه بندی‌های قومی را تضمین کنند؛ گروه بندی‌های قومی که ملت‌های رویایی و یا فرعی را تشکیل می‌دهند و وفاداری‌های اولیه و احساس خود - آگاهی گروهی‌شان، از «ما در مقابل آنها» بیشتر به خودشان برمی‌گردد تا به دولت - ملت. اما از آنجا که منابع اقتصادی این کشورها پایین است، تعجب‌آور نیست که اغلب جنگ‌های قومی باعث از هم پاشیدن آنها شده و به نتایج منجر

می‌شود که در آن گروه‌های مسلط و گاهی اقلیت‌ها به هدف دستیابی به قدرت سیاسی و امتیازات اقتصادی واجتماعی بر دیگران تبعیض روا می‌دارند.^(۱۲)

فهم درست سیاست‌های قومی در مناطق جهان سوم، همچنین مستلزم بررسی نقشی است که قدرت‌های استعماری در شکل دادن به روابط بین قومی بازی کرده‌اند؛ برای مثال، عدم تجانس قومی در کشورهای آفریقا اغلب نتیجه ترسیم مرزهای ملی به وسیله قدرت‌های خارجی است که در بیشترین قسمت‌ها، انگاره‌های فرهنگی - قبیله‌ای را در جوامع تحت تسلط نادیده گرفتند:

«بی‌نظمی دیپلماسی اروپایی و نبردهای نظامی که احتمالاً اتحاد قدرت‌های سیاسی و ملی آفریقایی بر آن تأثیر می‌گذاشت، در آخر تعیین‌کننده ترسیم خطوط مرزها بود. یک دولت پیشا استعماری خاص ممکن بود با قرارداد و یا اتحاد، یا محاسبه (یا اشتباه در محاسبه) امتیازات خود را به حوزه استعماری معینی محول کند. با وجود این، تقریباً هیچ کدام از طرف‌های اروپایی به این که در تقسیم بندی استعماری، یک گروه زبانی خاص متحد می‌شود و یا از هم پاشیده می‌شود، اهمیت نمی‌دادند.»^(۱۳)

نیاز به نهادینه کردن سلطه بر مستعمرات همچنین مستلزم دسته بندی مردم در گروه‌های مقید و مجزا بود، در حالی که پیشتر، همچنان که

سیاست‌های متفاوتی در قبال مالایی‌ها و غیر مالایی‌ها در مالزی در پیش گرفت. زمانی که به مالایی‌ها حق مالکیت زمین اعطا شد و نیز فرزندان آریستوکراتشان به لحاظ برخورداری از کالج‌های جداگانه‌ای جذب پست‌های خدمات عمومی شدند، در موقعیت ممتازی قرار گرفتند.^(۱۸) بعد از استقلال نیز نظام سهمیه و دسترسی‌های ویژه ادامه یافت، که باعث به وجود آمدن جنگ‌های قومی شدیدی شد. نیل نوبتی و چارلز کندی اظهار کرده‌اند که «گزینش یک گروه (قومی) بر دیگر گروه‌ها... باعث یک سیاست آغازین تبعیض‌آمیز در طی دوره استعماری^(۱۹) شد» و آن‌هم به ایجاد سیاست‌های تبعیض‌آمیز در دوره بعد از استعمار منجر شد. مدرنیزاسیون تحت سلطه حکومت استعماری تنش‌های بین قومی را شدیدتر کرد، چرا که اختلافات گروه‌های قومی را عمیق‌تر می‌ساخت. مدرنیزاسیون همچنین روابط سنتی بین گروه‌ها را دگرگون نمود، زیرا بعضی گروه‌ها بیشتر از دیگران قادر به استفاده از فرصت‌های بسیج اجتماعی بودند.^(۲۰)

اروپای غربی

آسیا و آفریقا از لحاظ قومی نامتجانس‌تر از اروپا هستند، زیرا که مسئله ملیت در اروپا به میزان زیادی با جنگ و انتقال جمعیت در طول چندین قرن حل شد. ناسیونالیسم که یک جنبش

آیدن ساوت‌هال اظهار کرده، هویت‌های فرهنگی تنها «به‌هم پیوسته، متداخل و متعدد»^(۱۴) بودند. این مسئله در موارد حاد باعث خلق مجموعه‌ای از هویتها، خصوصاً در آفریقای انگلیسی‌زبان شد. «قومیت گرایان^۵ در شرق آفریقا، مانند تسو، گیسو، آشولی، کیگا، سوکوما یا لوها در طول تمام یک قرن پیش به ندرت با همدیگر درگیر می‌شدند.»^(۱۵)

روابط قومی عمیقاً تحت تأثیر سیاست‌های دولت استعماری قرار گرفت که به طور فعالانه رفتار متفاوت گروه‌های قومی را تشویق می‌کرد. با مرور زمان این سیاست‌ها باعث ایجاد اختلافات اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای بین گروه‌های قومی شد.^(۱۶) یک گروه قومی مشخص به‌عنوان همکاری‌کنالی برای توزیع حمایت‌های حکومت انتخاب می‌شد. در سودان، ای.ئی.ای عبدالله خاطر نشان می‌سازد که خصومت دیرینه بین شمال و جنوب را در کنار سایر عوامل می‌توان ناشی «از طرح بریتانیا مبنی بر جدا کردن شمال از جنوب دانست». سیاست‌های نظام‌مند «تفرقه بینداز و حکومت کن» اعمال می‌شد که تعامل بسیار اندکی میان گروه‌های قومی فراهم می‌کرد.^(۱۷) توسعه اقتصادی در جنوب نادیده گرفته شد. اهالی جنوب به مذاکرات مربوط به استقلال راه نیافتند که این امر باعث به وجود آمدن جنبش سیاسی سودانی‌های جنوب شد. از موارد دیگری می‌توان سیاست‌های تبعیض بریتانیا در مقابل نیجریه‌ای‌های شمالی در نیجریه و تاملیل‌ها در سریلانکا را مثال زد. بریتانیا همچنین

۵. ethnonyms یا گروه‌های قومی

ایدئولوژیک برای تعیین سرنوشت است، با انقلاب فرانسه ظاهر شد و در سراسر اروپا گسترش یافت. همچنان که واکرکانرا اشاره کرده است، این اعتقاد که «حاکمیت بیگانه نامشروع است»، مشروعیت ساختارهای چند ملیتی را با چالش بزرگی روبرو ساخت و سرانجام به فروپاشی آنها منجر شد.^(۲۱)

قراردادهای صلحی که بعد از جنگ جهانی اول منعقد شدند، تغییرات گسترده‌ای را به نفع ملت‌های به لحاظ قومی متجانس انجام دادند. این امر منجر به این شد که میزان جمعیت مردمان قومی که بدون دولت یا خود مختاری بودند، کاهش یابد. این کاهش در یک تخمین از ۲۶ درصد در سال ۱۹۱۹، به تنها حدود ۷ درصد در سال ۱۹۳۰ رسید.^(۲۲) تغییرات بعد از جنگ جهانی دوم به میزان بیشتری مسئله اقلیت‌های قومی در سراسر اروپا را کاهش داد. هر دو طریق مسالمت آمیز (ادغام داوطلبانه و دیگر شیوه‌ها) و وحشیانه (انتقال اجباری جمعیت و کشتار دسته جمعی) برای دستیابی به اصول ناسیونالیست‌ها به کار برده شد. کریجسی و ولیمسکی تخمین زده‌اند که حدود ۲۰ میلیون نفر نقل مکان و به طور دائم در سرزمین‌های دیگری اسکان داده شده‌اند.^(۲۳) تغییر در روابط قومی سیاسی در طی یک قرن و نیم بسیار چشمگیر است.

در سال ۱۸۲۰، بیش از نصف جمعیت اروپا به اقلیت‌های قومی تعلق داشتند که فاقد یک جایگاه سیاسی سرزمینی بودند که خودشان بر آن مسلط باشند (دولت یا خود مختاری) یا (آنهايي

که) در میان چندین دولت پادشاهی پراکنده بودند که این پادشاهی‌ها نسبت به آمال ملی آنها بی توجه بودند. در سال ۱۹۲۰، درصد این گروه‌های قومی (که تمامی ملت و یا قسمت‌هایی از آن زیر سلطه بود) به ۷ درصد کاهش یافت. در نتیجه جنگ جهانی دوم، درصد اقلیت‌های قومی بدون یک وضع خود مختاری تنها به ۳ درصد کاهش پیدا کرد.^(۲۴)

با وجود این همچنان که گسترش جنبش‌های متعدد قومی در اروپای غربی نشان می‌دهد، همه آمال قومی بر آورده نشده‌اند. مثال بارز آن مشکلات بریتانیا با ایرلند شمالی، اسکاتلند و ولز؛ اسپانیا با باسک‌ها و کاتالان‌ها؛ و فرانسه با بریتون‌ها، کورسیکان‌ها و همچنین با باسک‌ها می‌باشد. در حالی که این آمال ملی‌گرایی قومی هنوز به مقدار زیادی بر حوزه سیاسی تأثیر گذار است، منابع جدیدی برای جنگ بین قومی در اروپا پدیدار شده‌است. یکی از آنها افزایش شدید کارگران مهمان و جمعیت مهاجر در اروپای غربی و دیگری فروپاشی حکومت‌های یوگسلاوی و شوروی می‌باشد.

وجود تعداد زیاد کارگر خارجی مهاجر به اروپای غربی که از کشورهای آمده‌اند که زبان و فرهنگ مشترک با زبان و فرهنگ مسلط ندارند، باعث ایجاد تنش‌های قومی جدیدی در آنجا شده است. این مهاجران حدود ۵ تا ۱۵ درصد از کل جمعیت اروپای غربی را تشکیل می‌دهند.^(۲۵) بیش از نیمی از این کارگران خارجی و وابستگان آنها، در فرانسه، سوئیس و

آلمان غربی ساکن هستند. افزایش بیکاری در کشورهای میزبان، تنش‌های بین مردم محلی و خارجی را افزایش داده است. به ویژه در آلمان که این مشکل به سطح بالایی رسیده است. حملات نژاد پرستانه بر روی کارگران خارجی در این کشور هر روزه انجام می‌شود که در سال ۱۹۸۹ بیش از ۶۰۰ حمله در طول همان سال گزارش شده بود. نیم این حملات در آلمان غربی روی داد. گرچه بخش شرقی آن که دوباره به آلمان ملحق شد، اکنون مرکز وحشیانه‌ترین حملات است و از گروه‌های سیاسی دست‌راستی فراملی که خط مشی حزبی شان در رقابت حزبی برضد مهاجرت است، بسیار حمایت می‌شود. (۲۶) در

اروپای شرقی و ماورای آن شد. با فتح کازان در سال ۱۵۵۲، گسترش امپراتوری روسیه در بیش از ۳۶۰ سال صورت گرفت. (۲۷) امپراتوری در نتیجه این گسترش بر مردمی از چندین پیشینه زبانی مذهبی و قومی متفاوت تسلط یافت. (۲۸) در طی این دوره، برخورد روسیه با اقلیت‌ها تغییر کرد که اغلب از تساهل به ادغام اجباری و تبعیض بود. در اواخر قرن نوزدهم، مذهب ارتدکس مذهب رسمی شد. دیگر مذاهب غیرمسیحی و غیرارتدکس مورد تبعیض واقع شدند، به ویژه اگر مراکز معنوی آنها در خارج از سرزمین امپراتوری قرار داشت مانند دین اسلام و کاتولیک. (۲۹)

قبل از انقلاب اکتبر، تغییر دین به ارتدکس ابزار اصلی ادغام اقلیت‌ها بود. بعد از انقلاب، مارکسیسم به ابزار ادغام تبدیل شد. نظریه مارکسیستی اصیل، اقلیت‌های قومی را اگر نه عامل بازدارنده، اما یک دردسر غیر ضروری برای ترقی اقتصادی و سیاسی به حساب می‌آوردند. استدلال مارکسیسم کلاسیک به طور تاریخی سلطه قومی بر مردمان کم‌بازده از لحاظ اقتصادی به وسیله گروه‌های پیشرفته را توجیه می‌کرد، چرا که رسالت مفید تاریخی را مورد توجه قرار داده بود: وارد کردن فرهنگ‌های ضعیف - همچون فرهنگ مکزیکی‌ها، الجزایری‌ها و سرخپوستان آسیایی به فرهنگ پیشرفته صنعتی به ایجاد سرمایه‌داری در جوامع کشاورزی ایستا کمک می‌کرد.

همچنان که کارلوس مور اشاره کرده است،

منازعه قومی در اتحاد شوروی سابق

تجزیه آخرین امپراتوری بزرگ چند ملیتی موجب به وجود آمدن اغتشاش و بی نظمی در

انتقاد بنیادی مارکس از «نژادهای فروتر» با محاسبه این نظر است که در جوامع کشاورزی جنبش‌های ملی‌گرایانه به آسانی تبدیل به مانعی در فرایند صنعتی شدن می‌شوند.^(۳۰) به نظر مارکس و انگلس مبارزات مردم به لحاظ سیاسی ستم‌دیده مانند سیاهان، آسیایی‌ها، اسلاوها و لاتین‌ها انحراف از مسئله «واقعی» مبارزه طبقاتی بود.^(۳۱) مارکس و انگلس علیه بوهمیا و کرواسی که در صدد راهی از امپریالیسم آلمانی (اتریش) بودند، موضع گرفتند. انگلس در نوشته‌اش درباره امپراتوری اتریش-مجاری، سه ملت آلمانی، هلندی و مجار را به عنوان ملت‌هایی که برای ایفای نقش پیشرو مقدر شده‌اند، مشخص می‌سازد. وی سپس در یک تغییر بیان ناگهانی تأکید می‌کند که «علاق عمده نژادها و ملل دیگر، چه کوچک و چه بزرگ، بایستی در یک اقدام خشونت‌بار انقلابی از بین برود».^(۳۲)

رژیم‌های کمونیستی که بعد از سال ۱۹۱۷ به قدرت رسیدند، نظر مارکس و انگلس مبنی بر جذب اقلیت‌ها و مردم عقب‌مانده در فرهنگ‌های جوامع بسیار پیشرفته‌تر را در سطح ایدئولوژیک رسمی رد کردند. لنین پیشنهاد کرد که اقلیت‌های ملی در اتحاد شوروی باید تا بیشترین حد، امکان خودمختاری و حتی حق جدا شدن از کشور را داشته باشند، اما وی قبل از این که بتواند سیاست «ملیتی» خود را توسعه بخشد، متحمل ضربه مهلکی شد. وقتی استالین قدرت را به دست گرفت، دیدگاه‌های لنین را

در این موضوع نادیده گرفت.^(۳۳) اگرچه او ادعا می‌کرد که از تکامل فرهنگ‌هایی حمایت می‌کند که «در شکل ملی و در محتوا سوسیالیستی» بودند، اما در طی دوران حکومت وی حقوق اقلیت‌های ملی که بر اساس قانون اساسی شوروی تضمین می‌شد، غالباً نقض می‌شد.

در حالی که به ناسیونالیسم اکثریت باپتانسیل وحدت بخشی و دولت‌سازی‌اش بانظر مثبت نگریسته می‌شد، ناسیونالیسم اقلیت‌ها، تفرقه افکنانه تلقی شده و بنابراین سرکوب شد.^(۳۴) جمهوری‌ها، تحت سیاست‌های روسی کردن استعماری و وحشیانه‌ای قرار گرفتند. ادغام فرهنگی و زبانی از طریق مدرسه‌های روسی صورت می‌گرفت. همه گروه‌های قومی-تاتارهای کریمه، آلمانی‌های ولگا، چچنی‌های قفقاز-تبعید شدند.^(۳۵) در طی چندین دهه، ترور برای سرپوش گذاشتن برآمال قومی به کار می‌رفت. در دوران حکومت نیکیتا خروشچف و لئونید برژنف، سیاست ملیت استالین به طور ضمنی کنار گذاشته شد. اصول «زندگی کن و بگذار زندگی کنند»^۶، بسیاری از مقامات گروه‌های قومی غیرروسی را تسکین بخشید. لابی‌هایی که نماینده منافع قومی بودند، به طور روزافزونی مستحکم شدند.^(۳۶)

سیاست گلاسنوست (فضای باز سیاسی) در دوران میخائیل گورباچف، جنبش‌های جدایی طلب را برانگیخت. اتحاد جماهیر

شوروی فروپاشید و اکنون ۱۴ جمهوری غیرروسی مستقل ظاهر شدند. اگرچه بیشتر آنها به جامعه مشترک‌المنافع کم محدودیتی پیوسته‌اند، اما از آنجا که بسیاری از این جمهوری‌ها دارای اقلیت‌های قومی هستند، استقلال آنها به تنش‌های قومی پایان نداده است.

اروپای شرقی

مشکلات قومی در دیگر کشورهای سابق سوسیالیستی اروپا، به ویژه یوگسلاوی سابق، به حالت خطرناکی رسیده است. هیچ قومی در یوگسلاوی اکثریت ندارد، اگرچه نفوذ صرب‌ها بیشتر است. چهار جمهوری این کشور (اسلوانی، کرواسی، بوسنی و هرزگوین و مقدونیه) تاکنون اعلام استقلال کرده‌اند. اعلام استقلال کرواسی در ژوئن ۱۹۹۱ باعث برانگیخته شدن ناآرامی در میان صرب‌های در اقلیت این جمهوری شد که حدود ۱۱ درصد جمعیت کرواسی را تشکیل می‌دادند. بعد از آن شورشیان صرب با کمک جمهوری صربستان و ارتش فدرال تحت سلطه صرب‌ها، یک سوم سرزمین کرواسی و دوسوم بوسنی و هرزگوین را به تصرف درآوردند.

چک‌ها و اسلواک‌ها با تجزیه یوگسلاوی سابق به بخش‌های مربوطه‌اش موافق بودند. در رومانی علیه اقلیت مجار اعمال تبعیض می‌شود و به همین ترتیب یک میلیون ترک در مجارستان با تبعیض مواجه هستند، آنان تاچندی پیش حق نداشتند اسم ترکی داشته باشند، به

زبان خود صحبت کنند و یا مراسم مذهبی‌شان را به جا آورند و در اروپای شرقی نیز، یهودی‌ها، کولی‌ها و دیگر خارجی‌ان همچون پناهندگان از یوگسلاوی سابق، به طور فزاینده‌ای مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. بازخیزی قومیت در سراسر جهان چندین سؤال مهم را به وجود آورده است: چه عواملی ماهیت و زمان منازعات قومی را تبیین می‌کند؟ چرا در بعضی از موارد برخورد بین قومی باعث به وجود آمدن جنگ می‌شود و در برخی دیگر نه؟ به عنوان مثال، در حالی که حضور تعداد زیاد خارجی‌ان در آلمان و فرانسه باعث تنش‌های قومی شده، اما در لوکزامبورگ و سوئد، با وجود حضور تعداد زیاد مهاجرین، خصومت‌های بین قومی بسیار کم بوده است. لوکزامبورگ بیشترین نسبت تعداد خارجی‌ان غیردائم در اروپا را دارد. (بیش از ۳۷۰/۰۰۰ نفر جمعیت ۱۰۰ هزار نفر خارجی هستند، که بیشتر آنها از لحاظ فرهنگی و نژادی با مردم محلی تفاوت دارند.)^(۳۷)

سوئد نیز به همین ترتیب در دهه‌های اخیر بیش از ۴۰۰/۰۰۰ نفر مهاجر از کشورهای دیگر را بدون مشکلات زیادی در خود جای داده است. تانزانیا در جهان در حال توسعه نمونه‌ای است که گروه‌های قبیله‌ای نسبتاً زیادی دارد، اما جنگ بین قبیله‌ای در آنجا کم است.^(۳۸) در جوامعی که تنش‌های قومی زیاد است، برای کاهش این تنش‌ها چه اقداماتی باید انجام داد؟ کشورهایی چون سوئیس و گینه‌نو پاپوا (با ۷۰۰ گروه زبانی متفاوت) چگونه می‌توانند روابط

قومی نسبتاً صلح آمیزی را در یک محیط فرهنگی نامتجانس برقرار کنند؟^(۳۹) تجزیه قومی برای ثبات دولت - ملت‌ها چه نتیجه‌ای در بردارد؟ آیا قرن ۲۱ شاهد بالکانیزه شدن دولت‌های بزرگ خواهد بود یا از جهت دیگر به سوی همگرایی واحدهای قومی در حکومت‌های فراملی^۷ حرکت خواهد کرد؟ آیا جهان آینده جهان جامعه اروپایی‌ها، سازمان دولت‌های آمریکایی، آسه آن، سازمان ملت‌های جنوب شرق آسیا، یا سازمان ملل و یا این که جهان لتونی‌ها، کرواسی‌ها، کشمیرها و اریتره‌ها خواهد بود؟

بسیج قومی

برخلاف انتظار بسیاری از دانشمندان مارکسیست و غیر مارکسیست، فرآیند مدرنیزاسیون به خودی خود، خود-آگاهی قومی را تسریع بخشید. همچنان که کانرا اشاره کرده است، مدرنیزاسیون به عنوان کاتالیزور (عامل سرعت بخش) برای مطالبات ملهم از ملی‌گرایی قومی عمل کرده است، چرا که مفهوم حاکمیت خودی خواسته‌های حق تعیین سرنوشت ملی را مشروع نمود. در اروپا قبل از جنگ جهانی دوم، زمانی که جاده‌ها و ماشین‌های کمتری وجود داشت، رادیوی محلی بیشتر از تلویزیون سراسری معمول بود و درآمد و سطح سواد بسیار کمتر از امروز بود. «فرهنگ بریتانیا از دست اندازی فرهنگ فرانسه در امان بود... بیشتر والون‌ها و فلمینگ‌ها به ندرت با اعضای دیگر گروه‌ها برخورد پیدامی کردند.»^(۴۰) رشد عظیم ارتباطات

و تماس بین گروهی، به جای از بین بردن احساس تفرقه‌انگیزی هم‌تایی ملی قومی، آن را تقویت نموده است. اغلب نظریه‌های بسیج قومی برای این باور هستند که مدرنیزاسیون نقش مهمی در برانگیختن جنبش‌های قومی در دوره اخیر بازی کرده است. این نظریه‌ها بیشتر در عواملی که به لحاظ سببی آنها را در گسترش و تداوم جنبش‌های مبتنی بر قومیت مهم تر قلمداد می‌کنند، اختلاف دارند. بدین ترتیب مایکل هکتر که از خیزش جنبش‌های ناسیونالیستی در غرب صنعتی شده متعجب است، استدلال می‌کند که اشکال سرمایه‌داری توسعه باعث ایجاد تفاوت‌های اقتصادی بین مناطق مرکز و پیرامون می‌شود که «... تقسیم فرهنگی کار را موجب می‌گردد، این تقسیم یک سیستم قشربندی است که در آن تمایزات عینی فرهنگی بر روی خطوط طبقاتی قرار می‌گیرد. موقعیت‌های شغلی رده بالا عمدتاً در اختیار آنهایی قرار می‌گیرد که در فرهنگ مرکز قرار دارند، در حالی که آنهایی که در فرهنگ بومی واقع شده‌اند، در پایین سیستم قشربندی قرار می‌گیرند.»^(۴۱) این نوع نظام قشربندی سرانجام با خیزش جنبش‌های ناسیونالیستی در پیرامون می‌انجامد، اما جنبش‌های ناسیونالیستی قدرتمند در مناطق پیرامونی و نسبتاً مرفه بعضی کشورها چون کبک، ناحیه باسک، کاتولونیا، فلاندر و با مقدار کمتر، در استونی و اسلونی، اشکالات اساسی

برتر استعمار داخلی هکتر وارد می‌کند.^(۴۲) یک مدل بسیج قومی که در سال‌های اخیر از وجهه خاصی برخوردار بوده، رقابت اقتصادی است. استدلال اصلی آن از نظریات بوم‌شناختی فردریک بارث و همکارش^(۴۳) و مایکل هانان گرفته شده است.^(۴۴) طرفداران مدل رقابت اقتصادی استدلال می‌کنند که «مدرنیزاسیون بر میزان رقابت برای کار، مسکن، و دیگر منابع ارزشمند در میان گروه‌های قومی افزوده است»، و این که «منازعه قومی و جنبش‌های اجتماعی مبتنی بر حدود قومی (تاعوامل دیگر) زمانی روی می‌دهند که رقابت قومی افزایش یابد».^(۴۵)

مطالعات مبتنی بر این رهیافت، به این نتیجه رسیده‌اند که حمایت از احزاب قومی در مناطق توسعه یافته، شهرنشین و صنعتی بسیار بیشتر از مناطق توسعه نیافته است.^(۴۶) توسعه بیشتر به افزایش در بسیج قومی منجر می‌شود تا کاهش آن، زیرا منابعی برای گروه‌های قومی در پیرامون فراهم می‌کند و موقعیت چانه زنی و ظرفیت سازماندهی آنها را در عمل بالا می‌برد. ادبیات و آثار مربوط به پایگاه طبقاتی جنبش‌های قومی نیز از این نظریه حمایت می‌کند. چرا که این ادبیات نشان می‌دهد که فعالان جنبش (های قومی) به نسبت دیگر افراد گروه‌های قومی شان، دارای تحصیلات و رفاه بیشتر و موقعیت شغلی بالاتری هستند.^(۴۷)

مدل رقابت اقتصادی برای تشریح تشدید خودآگاهی ملی در اوکراین به کار برده شد است. بوهدان کرواچنکو در کتابی که قبل از آشوب

قومی عصر گورباچف نوشت، اشاره می‌کند که «مسئله رقابت در تشریح (علت) افزایش خودآگاهی ملی» در اوکراین بعد از رشد اقتصادی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ حیاتی است. «با بسیج افراد، انتظارات از امکانات واقع پیشی گرفت. اینان همان مردمی بودند که در اشتغال مجبور شدند با روس‌ها رقابت کنند، و این رقابت به وخیم‌تر شدن تنش‌های قومی انجامید».^(۴۸)

همچنین تئودر شانین در جدیدترین مقاله‌اش اشاره کرده که رشد اقتصادی در حاشیه‌های قومی اتحاد شوروی فرصت‌های بیشتری برای دست یافتن به موفقیت‌های فردی، هم به طور قانونی و هم از طریق فساد ایجاد کرد. تمامی اینها شکل‌گیری لابی‌های قومی در عصر بعد از استالین را تسهیل نمود. صنعتی شدن و شهرنشینی باعث افزایش تعداد روشنفکران و کادر محلی شد که مجبور به رقابت با کارگران روسی بودند. «در نتیجه جنبش‌های ناسیونالیستی شکل گرفتند».^(۴۹)

با وجود این، مدل رقابت اقتصادی دارای ضعف‌هایی است. اول، طبق اظهار سارا بیلانگر و موریس پینارد، نظریه‌هایی که این دیدگاه را اتخاذ نموده‌اند، «در مقایسه کشورهای که در حال منازعه هستند و دیگر کشورهایی که وفاق را تجربه می‌کنند، ناموفق بودند».^(۵۰) آنها نمی‌توانند توضیح دهند که چرا در یک کشور بسیار توسعه یافته مانند سوئیس، تنش قومی بسیار کمی بین فرانسوی و آلمانی زبان‌های سوئیسی وجود دارد، در حالی که رقابت بین دو

گروه نامبرده باید بسیار بالا باشد، زیرا موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنها برابر است.

این نظریه همچنین قادر به توضیح علت تشدید جنگ قومی در سریلانکا و کاهش آن در مالزی نیست. چنین مواردی نقص بارزی در همه مدل‌های بررسی قومی را پیش می‌کشد، که عمدتاً به توصیف اقتصادی-بی‌توجه و بر متغیرهای سیاسی-متمرکز است.^(۵۱) در اکثریت جنبش‌های قومی ساختارهای نهادی و سیاست‌های دولتی نقش عمده‌ای در شکل دهی و ایجاد شرایط مناسب در پیدایش چنین جنبش‌هایی بازی می‌کنند؛ برای مثال، الکساندر موتیل در مورد قضیه مخالفت اوکراینی‌ها استدلال می‌کند که شدت گرفتن احساسات ناسیونالیستی در دوره قبل از گلاسنوست عمدتاً در نتیجه شرایط سیاسی، مهم‌ترین آنها استالین‌زدایی دولت و جامعه به وسیله خروش‌چف و استالینی کردن ناتمام آن از طرف برژنف بود.^(۵۲)

دیگر متفکران نیز به همین صورت اظهار کرده‌اند که با به کارگیری سیاست‌هایی که تفاوت‌های قومی را به رسمیت شناخت و نهادینه کرد- «ایجاد واحدهای اداری در امتداد خطوط ملی، رسمی کردن زبان‌های ملی و استخدام نخبگان محلی از میان مردم بومی»- مقامات شوروی ناخواسته به بنیاد نهادن زیرساخت ناسیونالیسم در دوره بعد از استالین کمک کردند.^(۵۳)

همچنین موارد سوئیس، سریلانکا و مالزی نشان می‌دهد که مکانیسم‌های سیاسی خاصی که برای کنترل منازعه قومی اتخاذ می‌شود، اغلب می‌تواند بر احتمال وقوع و عمق این منازعات تأثیر بگذارد. قبل از قرن نوزدهم، جنگ علامت مشخصه روابط میان سه گروه زبانی عمده (آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی) در سوئیس بود.^(۵۴) اگر اکنون تنش قومی در آنجا فروکش نموده، شاید به این دلیل باشد که نظام سیاسی سوئیس پلورالیسم قومی را نهادینه کرده و به هریک از سه گروه بزرگ قومی در تقسیم قدرت از شورای فدرال گرفته تا بوروکراسی و نیروهای مسلح برابری نسبی اعطا کرده است.^(۵۵) قبل از آن که دوره خشونت قومی در سریلانکا شروع شود، روابط بین قومی در آنجا بسیار متساهل‌تر از مالزی به نظر می‌رسید. تا اینجا مالزی موفق بود، در حالی که سریلانکا شکست خورده است؛ این امر تا حدودی به دلیل تفاوت در ساختارهای سیاسی است. ساختارها در مالزی مشوق‌هایی برای احزاب فراهم می‌کنند تا درصد جستجوی پایگاه‌های بین قومی باشند.^(۵۶) این کشور سیستم انتخاباتی اکثریت ساده دارد و ترتیب حوزه‌های انتخاباتی به صورتی است که هیچ گروه قومی در آن دارای اکثریت نیست. برعکس در سریلانکا در بسیاری از حوزه‌های رأی‌گیری قوم سینهالی از اکثریت قطعی برخوردار است که احزاب آن نیازی به جذب پشتیبانی تامیل‌ها ندارد. در نظام انتخاباتی کنونی سریلانکا، مشوق‌هایی برای ایجاد ائتلاف بین قومی گذاشته شده است. اما چنان که دونالد هورویتر

فردی بر حقوق گروهی باعث تقلیل مشروعیت مطالبات مبتنی بر قومیت شده است، با این حال سیاست‌های اقدام مثبت^{۵۷} در سال‌های اخیر چنین ادعاهایی را تشویق کرده و مشروعیت بخشیده است. یک تحقیق در مورد بسیج سیاسی گروه قومی لاتینو در شهر شیکاگو نشان داد که سیاست‌های اقدام مثبت، پایه اساسی توسعه سازمانی و رشد دستور کار و هویت این گروه را فراهم کرد.^(۶۲)

طبقه بندی‌های آماری با ترسیم مجدد مرزهای قومی این فرایند را تسهیل می‌کند؛ برای مثال، سرشماری که در مورد گروه‌های قومی در ایالات متحده انجام گرفت، گروه‌هایی مانند کره‌ای‌ها، چینی‌ها، ژاپنی‌ها و هلندی‌های آسیایی را در مجموعه وسیع تری به نام جزیره نشین‌های آسیایی و پاسفیک قرار داد و تا سال ۱۹۸۰، آمریکایی - مکزیکی‌ها، پیورتوریکان‌ها و دیگر گروه‌های اسپانیایی زبان به عنوان اسپانیولی زبان‌ها طبقه بندی شده بودند. از آنجا که حکومت این طبقه بندی‌های ساختگی را به عنوان واحدهایی برای توزیع منابع اقتصادی و سیاسی به کار می‌برد، به مرور زمان این گروه‌های ناهمگون با مشاهده این که آنها در منافع و همچنین تجربه‌های مشترکی از سرکوب و امتیازات با همدیگر سهیم هستند، میان آنها همبستگی ایجاد می‌شود و دست به اقدام جمعی می‌زنند.^(۶۳) بر طبق استدلال ویلیام پترسن،

اشاره می‌کند، «در دوره شکل‌گیری جدایی طلبی تأمیل‌ها و انحصار گرایی سینه‌الی‌ها، چنین مشوق‌هایی وجود نداشتند».^(۵۷) به هر صورت، نظام سیاسی نه تنها به تفاوت‌های قومی موجود پاسخ نداد، بلکه اغلب باعث خلق «گروه‌های قومی جدید،... رده بندی‌های فرهنگی قومی سازمان نیافته،... و (تشویق) آگاهی و عمل قومی در میان گروه‌های قومی سابقاً بسیج شده و اخیراً غیرفعال شده است».^(۵۸)

نخست، گسترش اقتدار سیاسی دولت به فهرست بلند بالایی از کارکردها، یک میدان رقابت آمیزی برای توزیع منابع دولتی وجود آورد. به علاوه در کشورهای در حال توسعه خود دولت منبعی است که گروه‌های قومی بر سر آن در یک کشمکش مستمر درگیر می‌شوند.^(۵۹) دوم، وقتی که ساختارهای اداری و نهادهای قانونی دولت منابع را بر اساس قومیت توزیع کنند، تحركات سیاسی مرتبط به اختلافات قومی را بیشتر تشویق می‌کند.^(۶۰) کاست‌های پایین (نچس‌ها)، که یک گروه از لحاظ تاریخی ستم‌دیده در هند هستند، هر چند که از لحاظ جغرافیایی، زبانی و فرهنگی متفاوت بودند، اما زمانی که در امر مشارکت سیاسی حمایت ویژه‌ای از آنها به عمل آمد و همچنین امتیازات دیگری در خدمات دولتی به آنها اعطا شد، در اثر این اقدامات احساس مشترکی از هویت در میانشان به وجود آمد و تحركات سیاسی آنها بالا رفت.^(۶۱)

8. Affirmative action

در ایالات متحده، جایی که برتری حقوق

عوامل کمی هستند که به اندازه نهادهای دولتی بتوانند ائتلاف دسته‌ای را در داخل یک گروه تسهیل بخشند.^(۶۴)

سوم، دولت برای سهولت اجرایی [سیاست‌های] خودش و به منظور بهبود کنترل برنخبگان محلی، ممکن است سازمان‌ها و نخبگان قومی معینی را به عنوان همدست و یا کانال‌هایی برای انتقال حمایت‌های دولتی انتخاب بکند. این وضعیت در بسیاری از کشورهای تحت استعمار معمول بود. انتخاب تأمیل‌ها در سریلانکا و سیک‌ها در هندوستان به وسیله بریتانیا و اکنون نیز به طور معمول در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که درگیر کار

چند قومیت و اشکال حکومت

ملت‌سازی هستند، نیز رخ می‌دهد، و بدین وسیله بر هویت و تحریکات سیاسی گروه‌های قومی ویژه‌ای تأثیر می‌گذارد.^(۶۵) نخست وزیر فقید هند، راجیو گاندی، با هدف از بین بردن تسلط حزب کمونیست در بنگال غربی حمایت خود را از مطالبات نپالی‌ها برای تشکیل یک دولت مستقل در قسمت شمالی بنگال غربی اعلام کرد. چهارم، جریان‌های (بسیج) قومی اغلب از طریق سیاست‌هایی که دولت در قبال استخدام نظامی داشته است، شکل گرفته‌اند. «نیروهای پلیسی و نظامی در منازعات قومی به ندرت بازیگران بی‌طرف هستند. این نیروها معمولاً در نتیجه توزیع تاریخی نا برابر اقتصادی اجتماعی فرصت‌ها و همچنین استراتژی‌های حساب شده عضوگیری نظامی که به وسیله حکومت‌کنندگان در مرکز اتخاذ می‌شود، از

اجتماعی، به اظهار خصمانه خود دست زدند. شدیدترین اعمال نژاد پرستانه، مانند قتل عام یهودیان، در عصر مدرن اتفاق افتاد. بعضی دولت‌های کمونیستی سیاست یهود ستیزی در پیش گرفتند که مانند اتحاد جماهیر شوروی حقوق شهروندی این اقلیت را محدود می‌کردند. نژاد پرستی هنوز در بسیاری از کشورهای آفریقایی که درگیری‌های قومی تعیین‌کننده حاکمان است، شایع می‌باشد. در آفریقای جنوبی نیز جامعه تحت سلطه سفیدها تنها زمانی از سیاست‌های تفکیک نژادی و دیگر تبعیضات بر علیه اکثریت سیاه پوست دست کشید که فشارهای بین‌المللی به آن وارد شد. شکاف‌های قومی حتی وحدت ظاهری کشورهای نامتجانس مانند بلژیک، کانادا، بریتانیای کبیر (انگلستان)، اسپانیا، قبرس، پاکستان، مالزی، لبنان، نیجریه و زئیر را تضعیف کرده است.

چه اقداماتی تاکنون در کنترل این گروه‌های متفاوت مؤثر بوده است؟ در جوامع چند قومی، منازعات قومی چگونه مدیریت شده‌اند؟ برخی از دانشمندان استدلال نموده‌اند که دموکراسی انجمنی مدل مناسبی برای مدیریت منازعات در جوامع پاره پاره می‌باشد. در این دموکراسی‌ها رهبران سیاسی اقلیت‌های فرهنگی مؤثر «برای اداره کشور در یک ائتلاف گسترده همکاری می‌کنند».^(۶۸) این ائتلاف‌ها به طور موفقیت‌آمیزی در استرالیا، بلژیک، هلند و سوئیس شکل گرفته‌اند، اما از آنجا که دموکراسی انجمنی بر سازش نخبگان تکیه

دارد، در کشورهای جهان سوم کارآیی زیادی ندارد.^(۶۹)

از طرف دیگر ثابت شده است که فدرالیسم ابزار مفیدی برای کاهش منازعات قومیتی در بسیاری از کشورها، از کشورهای پیشرفته اقتصادی گرفته تا کشورهای در حال توسعه مانند هند می‌باشد. فدرالیسم از این بابت کارآمد است که بسیج سیاسی را از مراکز ملی به حوزه‌های ایالتی انتقال می‌دهد که در آن مناقشات موجود در حوزه‌های منسجم را به تقسیمات فرا قومی تغییر می‌دهد و به گروه‌های قومی، خود مختاری محلی اعطا می‌کند. پایا گینه‌نو با تمرکز زدایی از قدرت و تشکیل حکومت نوزده استانی موفق شد تا جدی‌ترین کشمکش را که ناشی از مطالبات جدایی طلبانه بود، حل کند.^(۷۰)

از این رو برای کارآمد کردن فدرالیسم، باید آن را دقیقاً با الگوی شکاف‌های قومی متناسب کرد. در نیجریه تقسیم اولیه کشور در سال ۱۹۶۰ به سه منطقه متمایز قبیله‌ای - با پارلمان‌های جداگانه، نیروهای پلیسی، دانشگاه‌ها و بودجه حاصل از عوایدی محل برای همان منطقه - در باز داشتن جنگ شدید قبیله‌ای ناموفق بود. اما دومین جمهوری نیجریه، با ایجاد ساختار فدرال ۱۹ ایالتی تا حدودی قومیت‌گرایی را تعدیل کرد و موضوع تنش را در رقابت انتخاباتی پراکنده نمود.^(۷۱) در هند نظام فدرال کنترل سیاست‌های فرهنگی، آموزشی و زبانی را به حکومت‌های محلی سپرد که خطوط مرزی این حکومت‌ها در واکنش به اعتراضات جمعی، عمدتاً بر طبق

تنوع قومی کشیده شده است. اما دلیل دیگر کارآمدی فدرالیسم در هند این است که در آنجا نظام اجتماعی بسیار تجزیه شده است که «مرکز را قادر می‌کند تا در وضعیت بحرانی در موارد خاص بدون این که ضرورتاً مشکل ملی پدید بیاورد، دخالت کند».^(۷۲) اصلاحات انتخاباتی مانند نامتجانس کردن حوزه‌های رأی‌گیری و ایجاد محرک‌هایی برای دادن رأی فراتر از خطوط قومی که احزاب را مجبور به تشکیل ائتلاف با گروه‌های رقیب می‌کند، راهکاری است که به حفظ صلح بین گروه‌های قومی، همچنان که بحث پیشین درباره مالزی و سریلانکا نشان داد، کمک می‌کند. در هند احزاب مبتنی بر قومیت به سختی در انتخابات در سطح ملی برنده می‌شوند، زیرا بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی کشور نامتجانس هستند. همچنان که دونالد هوروویتز اشاره می‌کند، مهم‌ترین راهکار این است که ترتیبات قانونی داشته باشیم که مشوق‌های سیاسی برای سازگاری تدارک‌بینند و افراط‌گرایی را مجازات کنند.^(۷۳)

همچنان که می‌هاجلو اشاره کرده است، صرب‌ها در یک کرواسی مستقل، اقلیتی بسیار آسیب‌پذیرتر از کرواسی‌های یوگسلاوی خواهند بود، این موضوع با ویژگی سیال هویت‌های قومی پیچیده‌تر می‌شود. وقتی که پاکستان تأسیس شد، دین اسلام مبنای همبستگی قومی بود که مسلمانان مناطق شرقی را به قسمت‌های غربی متحد می‌ساخت. چند دهه بعد، بخش شرقی بر ضرورت دولت جداگانه یا فشاری کردند و دولت بنگلادش را بر مبنای تمایز زبانی تشکیل دادند. اکنون دولت پاکستان با مطالبات جدایی طلبانه از طرف پاتان‌ها و بلوچ‌ها مواجه است.

در اتحاد شوروی سابق که سیاست‌های تبعید، صنعتی کردن، انتقال جمعیت و اسکان مسکو بیشتر جمهوری‌ها را از لحاظ قومی نامتجانس کرده است، استقلال و جدایی احتمالاً راه حل معضلات قومی نخواهد بود. گروه‌های ملی و قومی در اتحاد شوروی همیشه به واحد تشریفاتی اداری سیاسی محدود نبودند. همچنین هیچ ملیت اسمی ضرورتاً در حوزه اجرایی خود اکثریت نداشت، واقعیتی که موجب تنش‌های تجزیه و یا جدا شدن به ندرت راه حل‌های مناسبی هستند، زیرا بسیاری از مناطق یک کشور از لحاظ قومی نامتجانس است و جدا شدن یک منطقه ممکن است مستلزم فرایند پرهزینه انتقال جمعیت و تقسیم زمین و منابع طبیعی باشد و اغلب به از دست رفتن جان انسان‌های زیاد و تداوم منازعات مرزی منجر می‌شود. جدایی هند از بریتانیا نشان داد که تجزیه ممکن است

عمده‌ای در جمهوری‌های جدیدالاستقلال می‌شود.^(۷۵)

در گرجستان، اولین جمهوری غیر بالتیک شوروی که به طور رسمی اعلام استقلال کرد، ۳۰ درصد جمعیت به اقلیت‌های بسیار متنوع تعلق دارد. در سال‌های اخیر مناقشات با آبخازی‌ها و اوستیان‌ها گسترش پیدا کرده است.^(۷۶) درگیری با اوستیان‌ها اغلب به خشونت کشیده شده است. در سال ۱۹۹۰، بعد از این که مجلس ملی اوستیان به باقی ماندن به عنوان قسمتی از اتحاد شوروی سابق رأی داد، مجلس گرجستان به طور رسمی پایان خود مختاری محلی دیرین اوستیای جنوبی را اعلام کرد.

در جمهوری مولداوی (که تنها ۶۴ درصد جمعیت آن مولداویایی هستند)، ترک زبان‌های قاقازیوز با این ادعا که آنان به وسیله اکثریت مولداوی‌های رومانیایی زبان مورد تبعیض قرار می‌گیرند، اعلام استقلال کردند. در آذربایجان، ارمنی‌ها خواهان پیوستن ناحیه ناگورنو-قره‌باغ به ارمنستان هستند. از آنجا که برخی از این جمهوری‌ها اکنون تحت کنترل رهبران اقتدارگرا قرار دارند، اقلیت‌ها احتمالاً با سرکوب بیشتری مواجه می‌شوند.

استقلال جمهوری‌های بالتیک نمی‌تواند به از بین رفتن کامل شکاف‌های قومی منجر شود. بسیاری از روس‌های ساکن حوزه‌های بالتیک با پشتیبانی مسکو، به تغییر ساختار قومی شان تشویق می‌شوند. معمولاً اقلیت‌های روسی میزان نامتناسبی از مسکن و شغل‌های بهتر را در اختیار دارند، که باعث خشم و رنجش در بین مردم بومی شده است. در استونی، ۶۱ درصد جمعیت استونیایی هستند. در لتونی تنها ۵۲ درصد جمعیت آن لتونیایی هستند.^(۷۷) به غیر از اسلو در شمال غرب، بیشتر جمهوری‌های یوگسلاوی سابق از تعدد قومی برخوردارند. بیش از یک سوم تمامی صرب‌ها و ۲۲ درصد کروات‌ها در خارج از جمهوری‌های خودشان زندگی می‌کنند. حتی اگر جمهوری کرواسی قادر به حل منازعه با اقلیت‌های صرب باشد، معضل این جمهوری با بوسنی و هرزگوین لاینحل به نظر می‌رسد. در این جمهوری، ۴۲ درصد مسلمانان، ۳۲ درصد صرب و ۱۸ درصد کروات هستند. از آنجا که بوسنی بین صربستان و کرواسی قرار گرفته است، هردو به بخش‌هایی از آن ادعای (مالکیت) دارند و «هیچ راهی برای تقسیم آن وجود ندارد».^(۷۸)

بیشتر کشورها برای کاهش منازعه قومی ناشی از تفاوت‌های اقتصادی بین گروه‌ها، سیاست‌های ترجیحی یا اقدام مثبت اتخاذ کرده‌اند. امتیازات ویژه اغلب در آموزش، استخدام و زمین (به اقلیت‌های محروم) داده می‌شود. مالزی و فیجی و اندونزی سیاست‌هایی به حمایت از مردم بومی‌شان اجرا کرده‌اند، سیاست‌هایی که در واقع به نفع گروه‌های قومی متمرکز در مناطق محروم است و نه دیگران (مانند زئیر، تانزانیا و نیجریه). هند برای کاست‌های پایین (نجس‌ها) و قبایل که جمعاً ۲۲ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، سهمیه‌های

ویژه‌ای را در آموزش در نظر گرفته است. بسیاری از ایالت‌های هند سیاست‌های برخورد ترجیحی را به دیگر کاست‌های با منزلت پایین‌تر و نیز مردم بومی گسترش داده‌اند.

گاهی سیاست‌های ترجیحی را گروه‌های مسلط سیاسی بر علیه دیگر گروه‌های قومی - اغلب یک اقلیت مهاجر - که میزان نامتناسبی از قدرت اقتصادی را در دست دارد، به اجرا گذاشته‌اند. سیاست‌های ترجیحی در چنین مواردی برای افزایش موقعیت اقتصادی کسانی است که حکومت می‌کنند. هم‌اکنون این الگوی سیاست در مالزی، اندونزی، فیجی، سریلانکا، چندین کشور آفریقایی و بسیاری از ایالت‌های هند اعمال می‌شود.

دربار برخی از کشورها، سیاست‌های ترجیحی به وسیله گروه‌های قومی در قدرت، به نفع گروه‌های اقلیت تاریخی محروم اتخاذ شده است، بارزترین مورد آن، برنامه‌های ترجیحی هند برای کاست‌های پایین (نجس‌ها) و قبایل که در بیشتر ذکر شد و برنامه اقدام مثبت اختصاص سهمیه برای سیاهان در ایالات متحده می‌باشد. دیگر نمونه‌ها که همه از کشورهای دموکراتیک هستند، شامل حمایت از مایورها در نیوزیلند، بومیان در استرالیا سفاردی‌ها در اسرائیل و بعضی اقلیت‌ها در کانادا می‌باشد.

در کشورهایی چون مالزی، هند و ایالات متحده این سیاست‌ها قاطعانه اجرا و فرصت‌های شغلی و تحصیلی برای برخی از گروه‌های مورد نظر فراهم شده است.^(۷۹) با وجود این،

چنین سیاست‌هایی باعث ایجاد موجی از خشم در میان گروه‌های ممتاز شده است. سنجش میزان افزایش برابری میان اقوام آسان‌تر از ارزیابی بهبود سازگاری قومی است. آیا سیاست‌های ترجیحی منازعه قومی را شدیدتر ساخته و یا به کاهش آن کمک کرده است؟ هر چند گفته‌های کلی زیادی در مورد این مسئله وجود دارد، اما قبل از این که بتوان به جواب قطعی دست یافت، ارزیابی دقیق‌تر این سیاست‌ها مستلزم مطالعات بیشتر است.^(۸۰)

آیا در جوامع چند قومیتی دموکراسی عملی است؟ شواهد فراوانی از کشورهای آسیایی و آفریقایی وجود دارد که نشان می‌دهد وفاداری‌های شدید قومی دموکراسی را به خطر می‌اندازد. با این همه جوامع نامتجانس قومی فراوانی وجود دارند که در یک چارچوب دموکراتیک موفق به کنترل منازعات قومی شده‌اند. شکاف‌های قومی ضرورتاً به خشونت نمی‌انجامد. در واقع می‌توان استدلال کرد که این شکاف‌ها می‌تواند منبع استحکام و تجدید دموکراسی باشد. «زیرا صلح قومی احتمالاً مستلزم تمرکززدایی، توزیع، گردش و نمایندگی قدرت بیشتری است از آنچه که رژیم‌های اقتدارگرا قادر به فراهم کردن آن هستند.»^(۸۱) ماسیپولا سیتھول اشاره کرده است که ناهمگنی محیط اجتماعی زیمبابوه، عاملی است که به بقای دموکراسی تکثیرگرا در این کشور کمک می‌کند. «در یک نمونه واقعی، تدوام حمایت قبیله Ndebele از حزب اپوزیسیون Inkomo lapu

سرعت حرکت حزب حکومتی ZANU را به طرف تشکیل هژمونی نواحی روستایی و دولت تک حزبی کاهش داده است.»^(۸۲) به همین ترتیب لری دیاموند در مورد نیجریه استدلال می کند اگر چه ثبات دموکراتیک به وسیله شکاف های قومی تهدید شده است، اما نظام اقتدارگرا نیز در طی مهار منازعات قومی از کار افتاده است.^(۸۳) یک مطالعه تطبیقی در مورد تجربه دموکراتیک از ۲۶ کشور در حال توسعه نتیجه می گیرد که «وقتی به رهبران قومی اجازه داده می شود تا در قدرت سهیم باشند، آنها عموماً بر طبق قواعد بازی عمل می کنند، اما وقتی که دولت با حذف و سرکوب در مقابل بسیج قومی واکنش نشان دهد، خشونت شدیدتر می شود.»^(۸۴) در واقع این حقیقت که روابط قومی در غرب بسیار صلح آمیزتر از جهان سوم است، ناشی از تفاوت های گروه های قومی در مناطق مختلف نیست. تفاوت آن به نسبت دیگر مناطق در ماهیت ساختارهای سیاسی غربی نمایان می شود که اظهارات قومی چند گانه را در خود پذیرفته و کشمکش قومی را در جهت صلح آمیز و سازنده تری کانالیزه کرده است.^(۸۵)

فرجام

آیا حرکت به سوی سازمان های فراملی و همگرایی سیاسی و اقتصادی کشورهای اروپایی دلالت بر یک گرایش در جهت فاصله گرفتن از تلاش قومی است؟ به دلایل متعددی این امر غیر محتمل است. نخست، جهان به طور کلی

اصل خود گردانی را به عنوان یکی از حقوق بنیادین همه مردم و نیز یک رکن مشروعیت بخش حاکمیت در نظر می گیرد. دوم، با وجود هزاران سازمان حقوق بشر (عضو بین الملل، دیده بان خاورمیانه، گروه حقوق اقلیت، دیده بان آمریکا، دیده بان آسیا و بقای فرهنگی)، که اعمال سرکوب گرانه و تبعیض آمیز رژیم ها بر علیه اقلیت ها را منعکس می کنند، احتمالاً معضل اقلیت ها توجه و حمایت جهانی بیشتری را به خود جلب می کند، که این امر اقلیت های سابقاً آرام را به بسیج سیاسی تشویق می کند. سوم، جنبش های استقلال طلب در مناطق شوروی سابق نیز پیش در آمدی برای دیگر قسمت های جهان شد. همچنان که جان لوپس گادیس خاطر نشان می سازد: «اگر باید در مرزهای امپراتوری در حال احتضار شوروی تجدید نظر شود، پس چرا مرزهای به وجود آمده به وسیله امپراتوری های قدیمی که از بین رفته اند، باید مبنا قرار گیرند.»^(۸۶) واکنش اخیر جهان به قتل کردها و منازعات بین المللی یوگسلاوی نشان می دهد که اکنون بیش از هر زمانی بعد از جنگ جهانی دوم برای دخالت بین المللی در کمک به جنبش های خود مختاری طلب، حمایت وجود دارد. به گفته وزیر خارجه [سابق] فرانسه، رولان داموس، «این نقض دکتترین انعطاف ناپذیر و دیرین (عدم دخالت در امور داخلی دولت ها) امروزه این امید را به وجود می آورد که جامعه بین الملل ابزارهایی را برای دخالت در مورد های

مشابه آن و اول از همه کردها فراهم کند».^(۸۷) تحت تهدید تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی، عراق سرانجام به حضور نیروهای حافظ ملل متحد برای حفاظت از کردها موافقت کرد، و یوگسلاوی‌ها (صرب‌ها) نقش حفظ صلح نیروهای ملل متحد را پذیرفتند.

با این همه، شواهد دیگر تاریخی نشان می‌دهد که غیرممکن است که ارگان‌های بین‌المللی قادر به پشتیبانی مؤثر از اقلیت‌ها باشند. در سال ۱۹۱۹ جامعه ملل معاهداتی را به منظور حمایت از اقلیت‌ها در دولت‌های جدید بر علیه نیروهای ناسیونالیست تصویب کرد. این معاهدات حقوق مرسوم اقلیت‌ها را در ارتباط با فعالیت‌های فرهنگی، زبانی و مذهبی تضمین می‌کرد. اما این معاهدات تنها بر دولت‌های ضعیف یا شکست خورده تحمیل شد و عمدتاً بعد از این که این دولت‌ها مشروعیتشان را دوباره به دست آوردند، نادیده گرفته شد. به همین ترتیب، اکنون ارگان‌های جهانی شروط حفاظت از اقلیت‌ها را تنها بر عراق و یوگسلاوی تحمیل کرده‌اند، در حالی که نحوه برخورد ترکیه با کردها، اندونزی با مردمان تیمور شرقی و ایریان جایا، یا اعمال سرکوب‌گرانه چین در قبال تبتی‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در گذشته، مانند حال، تقریباً تمامی کشورها شامل قدرت‌های بزرگ و مستعمره‌های سابق از این می‌ترسیدند که به رسمیت شناختن بین‌المللی حقوق اقلیت‌ها، جدایی‌طلبی آنها را تشویق کند و به دخالت در امور داخلی دولت‌ها

منجر شود. گزارشی که از طرف حکومت بریتانیا در طی مذاکرات مربوط به معاهده صلح پاریس بعد از جنگ جهانی اول ارائه شده است، هشدار می‌دهد که بدون شک اقداماتی باید در جهت گنجاندن مقرراتی در معاهده (صلح پاریس) صورت گیرد که از حقوق اقلیت‌های نژادی، مذهبی و دیگر اقلیت‌ها محافظت کند و همچنین اقداماتی جهت تفسیرآموز، حق تعیین سرنوشت ملی آن گونه که چنین اقلیت‌هایی مطرح می‌کنند، باید انجام شود، به صورتی که آنها بتوانند ادعای ملت بودن بکنند و ادعای خود را در کنفرانس صلح پاریس و دیگر کنفرانس‌های دولتی بعد از آن مطرح نمایند. در هر دو نکته به نظر می‌رسد که بهترین راه این است که تا آنجا که ممکن است به هر کدام از قدرت‌های دخیل، صلاحیت بیشتری داده شود. مسلماً باید غیر معقولانه باشد که حتی کوچک‌ترین اقدامی در جهت پذیرش مطالبات سیاهان آمریکا یا ایرلندی‌های جنوبی، یا فلمینگ‌ها یا کاتالان‌ها، در مورد تقاضای آنها جهت برپایی یک کنفرانس محلی (داخلی) بر سر ریاست حکومت خودشان انجام داد. در این صورت اگر حق بیان مطالبات به مقدونی‌ها یا کولی‌های آلمان داده شود، مشکل است که ازدادن این حق به جنبش‌های ناسیونالیستی دیگر امتناع شود.^(۸۸)

این نگرانی‌ها بر موضع ایالات متحده و جامعه اروپا در قبال جنبش‌های ملی‌گرایانه در اتحاد شوروی سابق حاکم بود. با این همه

October 1990, p. 7.

6- L. Kenneth Hubbell, "Political and economic discrimination in Sri Lanka", in Michael L. Wyzan (ed.), **The Political Economy of Ethnic Discrimination and Affirmation Action: A Comparative Perspective**, (New York: Praeger, 1990).

7- Larry Diamond, Juan J. Linz, and Seymour Martin Lipset (eds.), **Democracy in Developing Countries: Comparing Experiences with Democracy**, (Boulder, Co: Lynn Rienner, 1990).

8- Jyotirindra Das Gupta, "India: Democracy becoming and combined development", in Diamond, Linz, and Lipset (eds.), **Politics in Developing Countries**, (Boulder, Co: Lynn Rienner, 1990).

9- William C. Thiesenhausen, "Human rights, affirmative action, and land reforms in Latin America", in Wyzan (ed.), **The Political Economy**, p.26.

10- **Ibid.**, p. 28.

11- Gurr, "Third world minorities at risk" **Ibid.**, p.8.

12- S. M. Lipset, "Racial and ethnic tensions in the third world", in W. Scott Thompson (ed.), **The Third World: Premises of U.S. Policy**, (San Francisco: Institute of Contemporary Studies, 1978), pp.123- 148.

13- Crawford Young, "Patterns of social conflict: State, class, and ethnicity", **Daedalus** No. 111, Spring 1982, p.75.

14- Aidan Southall, "The Illusion of Tribe", **Journal of Asian and African Studies**, No. 5 January- April 1970, p.36.

15- Young, "Patterns of social conflict", **op. cit.** p.79.

16- Michael L. Wyzan, "Introduction", in Wyzan (ed.), **The Political Economy**; Neil Nevitte and Charles H. Kennedy, "The

تنش های بین قومی بسیار فراتر از توانایی کنترل ارگان های بین المللی حرکت خواهند کرد. تهدیدهایی چون قطع کمک ها، تحمیل تحریم های نفتی و تسلیحاتی و محروم کردن از اولویت در تجارت (تعلیق تجارت ترجیحی) تأیید کمی بر جمهوری های چند قومیتی در امپراتوری شوروی سابق داشت. این که آیا دیگر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به همان راه یوگسلاوی می روند، بیشتر به وسیله نگرش ها و باورهای سیاسی رهبران منتخب مردم تعیین خواهد شد تا این که فشار ارگان های جهانی بتواند ناسیونالیسم ها را وادار به این امر بکند.

پانوشت ها

1- Walker Connor, "Nation- Building or Nation- Destroying?" **World Politics**, 24 April 1972, p. 320.

2- Gunnar Nielsson, "States and, nation-groups, a global taxonomy" in, Edward A. Tiryian and Ronald Rogowski (eds.), **New Nationalisms of the Developed West: Toward Explanation**, (Boston: Allen Unwin, 1985), p. 35.

3- **Ibid.**, 37.

4- Jaroslav Krejci and Vitezslav Velimsky, **Ethnic and Political Nations in Europe**, (New York: St. Martin,s Press, 1981), p. 79.

5- Ted Robert Gurr, "Third world minorities at risk since 1945", Back-ground paper prepared for **The Conference on Conflict Resolution in Post - Cold War Third World**, U.S. Institute of Peace,

۲۲۶

(Stanford, CA: Hoover Institution Press, 1986), p.133.

۲۸- سرشماری سال ۱۹۷۹، ۱۰۴ ملیت را در اتحاد شوروی شناسایی کرد. قبل از فروپاشی شوروی قوم روس اکثریت جمعیت آن را تشکیل نمی‌داد. در یک تخمین جمعیت روس‌ها احتمالاً از ۴۸۵ درصد کل جمعیت شوروی تجاوز نمی‌کرد. در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شوروی لازم بود که هر کس تابعیت رسمی را در سن ۱۶ سالگی انتخاب کند. چون روس‌ها ملیتی دارای منافع سیاسی و اقتصادی بادوام بودند، تخمین زده می‌شد که ۴ میلیون نفر غیر روس در سرشماری سال ۱۹۷۹ خودشان را دارای ملیت روسی معرفی کرده بودند.

29- Benningsen, "Soviet minority nationalism", *op. cit.*, p.136.

30- Carlos Moore, "Were Marx & Engels racists?: The prolet- Aryan outlook of marxism", *Berkeley Journal of Sociology*, No. 19, 1974- 75, pp.125-156.

31- Lipset, "Racial and ethnic tensions", *op. cit.*, p.138.

32- Helen d'Encausse and Stuart Schram, *Marxism and Asia*, (London: Allen Lane Penguin Press, 1969), p.10.

33- Teodar Shanin, "Ethnicity in the Soviet Union: Analytical perceptions and political strategies", *Comparative Studies in Society and History*, No. 31, July 1989, pp.409- 424; Martha B. Olcott, "Official Soviet policy and the national problem," in Olcott (ed.), *The Soviet Multinational State: Readings & Documents*, (New York: M.E. Sharpe, Inc., 1990).

34- Shanin, "Ethnicity in the Soviet Union", *op. cit.*

35- *Ibid.*, p.419.

36- *Ibid.*, p.421.

37- Martin O. Heisler, "Ethnicity & ethnic relations in the modern west", in Joseph V.Montville (ed.), *Conflict & Peacemaking in Multiethnic Societies*, (Toronto: Lexington Books, 1990), p.22.

38- Ted Robert Gurr, "Ethnic warfare and

analysis of policies of ethnic preference in developing states "in Nevitte and

Kennedy (eds.), *Ethnic Preference and Public in Developing States*, (Boulder, CO: Westview Press, 1986); Young, "Patterns of social conflict"; Donald Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict*, (Berkeley: University of California Press, 1985).

17- A. E. A. Abdallah, "Ethnic conflict in Sudan", in Wyzan (ed.), *The Political Economy*, p.145.

18- Horowitz, *Ethnic Groups*: Michael L. Wyzan, "Ethnic relations and the new economic policy in Malaysia ethnic", in Wyzan (ed.), *The Political Economy*.

19- Nevitte and Kennedy, "The analysis of policies", *op. cit.*, p.10.

20- Young, "Patterns of social conflict", *op. cit.*

21- Walker Connor, "Ethnonationalism in the first world: The present in historical perspective", in Milton J. Esman (ed.), *Ethnic Conflict in the Western World*, (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1977), pp.19- 45.

22- Krejci and Velimsky, *Ethnic and Political Nations in Europe*, *op. cit.*, p.63.

23- *Ibid.*, p.64.

24- *Ibid.*, pp.69- 70.

25- Mark J. Miller, *Foreign Workers in Western Europe: An Emerging Political Force*, (New York: Praeger, 1981).

26- Philip N. Jones, "West Germany's declining guestworker population: Spatial change and economic trends in the 1980", *Regional Studies: Journal of the Regional Studies Association*, No. 24, Spring 1990, pp.223- 233.

27- Alexander Benningsen, "Soviet minority nationalism in historical perspective", in Robert Conquest (ed.), *The Last Empire: Nationality and the Soviet Future*,

Journal of Political Science, No. 11

December 1978, pp. 739-775.

48- Bohdan Krawchenko, **Social Change and National Consciousness in Twentieth-Century Ukraine**, (New York: St. Martin's Press, 1985), pp. 184-85, 198.

49- Shanin, "Ethnicity in the Soviet union", **op. cit.**, p. 420.

50- Sarah Belanger and Maurice Pinard, "Ethnic movements and the competition model", **Working Papers on Social Behavior**, Department of Sociology, McGill University, Montreal, 1989, p. 70.

۵۱- برای مطالعه بیشتر در خصوص مطرح کردن متغیرهای سیاسی در یک مدل رقابت قومی نگاه کنید به:

Francois Nielsen, "Structural conduciveness & ethnic mobilization: The Flemish movement in Belgium", in Olzak & Nagel, (eds.), **Competitive Ethnic Relations**, pp. 173- 198.

52- Alexander J. Motyl, **Will the Non-Russians Rebel? State, Ethnicity, and Stability in the USSR**, (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1987).

53- Michael Mandelbaum and Christian A. Herter, "The roots of nationalism in the Soviet Union", **Council Briefings**, (New York: Council on Foreign Relations, No. 21, May 1991), p.20

54- Jaroslav and Velimsky, Ethnic and political nations, **op. cit.**, p.91.

55- Jurg Steiner, "Power- sharing: Another Swiss export product?", in Montville (ed.), **Conflict and Peacemaking**, pp. 107- 114.

56- Donald Horowitz, "Ethnic conflict management for policymakers", in **Ibid.**, pp. 115-130.

57- Donald Horowitz, "Making moderation pay: The comparative politics of ethnic conflict management", in Montville (ed.), **Conflict and Peace making**, p.465.

در سریلانکا اکنون در انتخابات ریاست جمهوری، کل کشور

the changing priorities of global security,"

Mediterranean Quarterly A Journal of Global Issues, No.1, Winter 1990, pp.82- 98.

۳۹- گینه جدید پاپوا مشکلاتی در جزایر سولومون دارد.

40- Connor, "Ethnonationalism in the first world", **op. cit.**, pp. 330- 331.

41- Michael Heeher, **Internal Colonialism: The Celtic Fringe in British National Development 1536- 1966**, (London: Routledge and Kegan Paul, 1975), p. 30.

42- Anthony D. Smith, **The Ethnic Revival**, (Cambridge, England: Cambridge University Press, 1981); Ken Medurst, "Basques & Basque Nationalism", in Colin H. Williams (ed.), **National Separatism**, (Vancouver: University of British Columbia Press, 1982).

43- Frederick Barth, **Ethnic Groups and Boundaries**, (Boston: Little, Brown. 1969).

44- Michael T. Hannan, "The dynamics of ethnic boundaries in modern states", in J. Meyer & M.T. Hannan, (eds.), **National Development and the World System**, (Chicago: University of Chicago Press, 1979), pp. 253-275.

45- Suan Olzak and Joane Nagel, "Introduction", in Olzak and Nagel, (eds.), **Competitive Ethnic Relations**, (Boston: Academic Press, 1986), p.2.

46- Susan Olzak "Ethnic mobilization in Quebec", **Ethnic and Racial Studies**, No 5, July 1982, pp. 253-297; Eric Keifer, "Competing models of political mobilization: The role of ethnic ties", **American Journal of Sociology**, No. 87, July 1981, pp. 23-47.

47- William R. Beet, "The Social class of ethnic activists in contemporary France", in Esman (ed.), **Ethnic Conflict**; Maurice Pinard and Richard Hamilton, " The parti Quebecois comes to power: An analysis of the 1976 Quebec election", **Canadian**

۲۲۸

- 63- Enloe, "The Growth of the State", pp. 123-136; Espiritu, "The census & ethnic enumeration: Playing the numbers game", Paper Presented at **The 84th Annual Meeting of the American Sociological Association**, sanfrancisco, 9- 13 August 1986.
- 64- William Petersen, "Politics and measurement of ethnicity", in William Alonso and Paul Starr, (eds.), **The Politics of Numbers** (New York: Russell Sage Foundation, 1986), pp. 187- 234.
- 65- David D.Laitin, "Hegemony & religious conflict", in Peter Evans, D.Rueschmyer, and Theda Skocpol (ed.), **Bringing the State Back In** (New York: Cambridge University Press, 1985), pp. 285- 316.
- 66- Cynthia Enloe, "Police and military in the resolution of ethnic conflict", **The Annals of the American Academy of Political and Social Science** No. 433, 1977, p. 137.
- ۶۷- برای مثال، تصمیم حکومت هند برای برگزاری انتخابات در سال ۱۹۸۳، جنبش آسام را از یک اتحاد مبتنی بر زبان که پیشنهاد می کرد که اعضای مسلمان و هندوی هم زبان را باید در داخل آن متحد شوند، با جنبشی که بسیاری از مسلمانان هم زبان را به این دلیل مستثنی می کرد که آنان از مهاجران غیرقانونی کشور همسایه (بنگلادش) بودند، تغییر داد. (بنگرید به داس کوپتا، هند، شایستگی دموکراتیک و توسعه یکپارچه، ص ۲۴۱) تداگر اشاره می کند که در اریتره نزدیک سه دهه شورش و سرکوب، اکنون احساس عملی از هویت ملی که خطوط تاریخی تفرقه انگیز شکاف های قبیله ای، زبانی و مسلمان - مسیحی را میان بر می کند، به وجود آورده است.
- ۶۸- سه عنصر اساسی دیگر دموکراسی انجمنی بر طبق نظر لیچپارت عبارت اند از:
- ۱- حق و توی متقابل یا حاکمیت اکثریت همسو که در منافع مهم اقلیت ها حمایت زیادی به عمل می آورد؛
- ۲- رعایت تناسب به عنوان معیارهای اصلی در نمایندگی سیاسی، سازمان های دولتی، انتصاب، و تخصیص وجوهات عمومی؛
- ۳- میزان بالای خود مختاری برای هر بخش (یا ایالت) در اداره امور داخلی شان.
- به یک حوزه انتخاباتی کاملاً نامتناسب تبدیل شده است و «اختلافات در بین دو قوم سین هالی ها این شانس را به وجود آورده، که در انتخابات اولویت های دوم برنده شوند. تأمل ها اولویت های دوم را تشکیل می دهند». در انتخابات پارلمان تغییر از اکثریت نسبی با حوزه های انتخاباتی تک عضوی به سیستم لیست حزبی نمایندگی تناسبی در حوزه های انتخاباتی چند عضوی، صورت گرفت. به نظر هورو ویتز این تغییرات در سیستم انتخاباتی، بسیار دیرتر از زمانی صورت گرفت که بتواند باعث تسریع سازگاری میان قومی شود.
- 58- Joane Nagel, "The ethnic revolution: Emergence of ethnic natioalism", in Leo Driedger (ed.), **Ethnic Canada: Identities & Inequalities** (Toronto: Copp Clark Pitman, 1987), p. 40.
- 59- Deniel Bell, "Ethnicity and social change", in N. Glazer & D. P. Moynihan, (eds.), **Ethnicity: Theory and Experience**, (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1975), pp. 141- 166; Anthony Smith, "The diffusion of nationalim: Some historical and sociological perspectives", **British Journal of Sociology** No. 29, June 1978, pp. 234- 48; Anthony Smith, **The Ethnic Revival**, (Cambridge, England: Combridge University Press, 1951); Paul R. Brass, **Ethnic Groups and the State**, (Totawa, NJ: Barnes & Noble Books, 1985).
- 60- Cynthia Enloe, "The growth of the state & ethnic mobilization: The American experience", **Ethnic and Racial Studies** No. 4, April 1981, pp. 123-36; Joane Nagel, "The political construction of ethnicity", in Olzak and Nagel, (eds.), **Competitive Ethnic Relations**, pp. 93-112.
- 61- Rita Jalali, "Preferential policies and the movement of the disadvantaged: The case of case of the scheduled caste in India", **Ethnic and Racial Studies** No. 16, June 1993, pp. 95-121.
- 62- Felix and Padilla, "Latino ethnicity in city of Chicago", in Olzak & Nagel, (eds.), **Competitive Relations**, pp. 153-172.

Ethnicity and the Civic Culture,
(Middletown, CT: Wesleyan University
Press, 1990).

۸۰- مطالعه تطبیقی هورowitz از این سیاست‌ها در کشورهای در حال توسعه نتیجه می‌گیرد که در کوتاه مدت سیاست‌های ترجیحی باعث تسریع منازعه قومی می‌شوند (نگاه کنید به هورowitz، گروه‌های قومی در کشمکش) از طرف دیگر، فوجس در کتابی که روابط قومی در ایالات متحده را مورد مطالعه قرار می‌دهد، عنوان می‌کند که بعد از سال‌ها برنامه اقدام مثبت «سفید پوست‌هایی که مستقیماً با سیاه پوستان کار می‌کردند، از آنهایی که با سیاه‌پوست‌ها تماس مستقیم نداشتند، به طور قابل ملاحظه‌ای تعصب کمتری داشتند. در مجموع در بین سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۶۳ درصد سفید پوست‌هایی که از داشتن همسایه سیاه پوست خصوصیت فردی زیادی نشان می‌دادند، از ۴۷ به ۱۴ درصد کاهش پیدا کرد و درصد آنهایی که گفتند هم اکنون تقریباً در مجاورت با سیاه پوست‌ها زندگی می‌کنند و یا هیچ مخالفتی با زندگی کردن در همسایگی آنها ندارند، از ۳۰ به ۶۰ درصد افزایش یافت.»

81- Larry Diamond, Juan J. Linz, and Seymour Martin Lipset, **Democracy in Developing Countries: Persistence, Failure, and Renewal** (Boulder, CO: Lynn Rienner, forthcoming).

82- Masipula Sithole, "Zimbabwe: In search of a stable democracy", in Diamond, Linz, and Lipset, (eds.), **Democracy in Developing Countries: Africa**, p.243.

83- Diamond, "Nigeria", **op. cit.**

84- **Ibid.**, p.29.

85- Heisler, **op. cit.**, pp. 21-52.0.

86- John Lewis Gaddis, "Toward the post - cold war world", **Foreign Affairs** No. 70, Spring 1991, p.110.

87- Jim Hoagland, "What price unity?" **Washington Post**, 14 May 1991.

88- Hurst Hannum, **Autonomy, Sovereignty, and Self - Determination: The Accommodation of Conflicting Rights**, (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1990), p.52.

69- Horowitz, "Ethnic: conflict management", **op. cit.**, pp. 115-130.

70- David M. Lipset, "Papua New Guinea: The Melanesian ethnic and the spirit of capitalism", in Larry Diamond, J. Linz, and S.M Lipset (eds.), **Democracy in Developing Countries: Asia III**, (Boulder, CO: Lynne Rienner, 1989), pp. 383-422.

71- Horowitz, **Ethnic Groups in Conflict**; Larry Diamond, "Nigeria: Pluralism, statism, and the struggles for democracy", in Diamond, Linz, and Lipset (eds.), **Democracy in Developing Countries: Africa II**, (Boulder, CO: Lynne Rienner, 1988), p. 65.

72- Myrin Weiner, **The Indian Paradox**, (Newbury Park, CA: Sage Publications, 1989), p.36.

73- Horowitz, "Making Moderation Payi", **op. cit.**

74- Mihaĵlo Mihaĵlov, "Can Yugoslavia Survive", **Journal of Democracy** No. 2, Spring 1991, p. 90.

۷۵- در دو جمهوری از ۱۵ جمهوری، ملیت‌ها کمتر از ۵۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند.

76- Ernest Gellner, "Ethnicity and Faith in Eastm Europe", **Daedalus** No. 119, Winter 1990, p. 286.

77- **A Map of Ethnicity and Political Boundaries in the Soviet Union**,

(Washington, DC: Office of the Geographer, US Department of State, 1990).

78- Mihaĵlov, "Can Yugoslavia survive?", **op. cit.**, p. 84.

79- Horowitz, **Ethnic Groups in Conflict**; Milton Esman, "Ethnic politics and economic power", **Comparative Politics** No. 19, July 1987, pp. 395-418; Jalali, "Preferential Policies and the Movement of the Disadvantaged"; Lawrence Fuchs, **The American Kaleidoscope: Race,**